حافظ شناسی: تفسیر یک بیت حافظ: ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم خرقه از سر به درآورد و به شکرانه بسوخت

خدیور، هادی

معنی این بیت از قدیم مورد اختلاف شارحان دیوان حافظ بوده است.تا آن‏جا که استاد بها الدین خرمشاهی می‏نویسند:«از دیرباز معنای این بیت مجهول و معماگونه می‏نموده است و تا امروز شرح خشنودکننده و شیوایی که نشان بدهد،این بیت معنای‏ مستقیمی دارد،نوشته شده است.»1

ملاحظه می‏شود که این بیت چهار رکن دارد.برداشت‏های‏ گوناگون از این ارکان،باعث تفاوت در معانی داده شده از این بیت‏ گردیده است.ماجرا کردن،خرقه از سر به درآوردن،خرقه به شکرانه‏ سوختن و مردم چشم.امّا آن‏چه بیش‏ترین تفاوت‏ها را ایجاد کرده، طرز خواندن بیت و نقش دستوری«مردم چشم»در آن است.

در این مقاله قصد نداریم که درباره‏ی چهار رکن ذکرشده‏ی‏ بیت،مطالبی را که دیگران نوشته‏اند،تکرار کنیم.امّا باید بدانیم که‏ گروهی از این شارحان نوشته‏اند که مردم چشم،خرقه‏ی خود را از سر به در کرد و سوزانید و گروهی دیگر نوشته‏اند که مردمک چشم، خرقه را از سر حافظ(عاشق)به درآورد و سوزاند.

همه‏ی شارحان با استناد به اشعار حافظ و اقوال دیگر عرفا،کم و بیش معنای یکسانی از سه اصطلاح اول،یعنی ماجرا کردن،خرقه از سر به درآوردن و به شکرانه سوختن،به دست داده‏اند.آن‏چه بیش‏تر باعث تفاوت برداشت‏ها شده و در دیوان حافظ هم سابقه ندارد،خرقه‏ از سر درآوردن مردم چشم و در آتش سوزاندن آن است که بعضی‏ معانی متعددی مانند بی‏تابی کردن،گریه و زاری کردن،سرخ شدن و سوختن چشم سیاه شدن آن،کور شدن آن و سفید و روشن شدن آن‏ از آن گرفته‏اند.دیگر قول کسانی که می‏گویند گریه و زاری و بی‏تابی چشم«مردم چشم»باعث فاش شدن راز شاعر(حافظ، عاشق)شده است.

این دو برداشت نسبتا دور از ذهن،معنی روان و شیرین این بیت‏ حافظ را دشوار نموده و شارحان را از قدیم تا امروز به تبعیت از یک‏دیگر به توجیهات و شرح و بیان‏های اضافی کشانده است.

حافظ همیشه با کوتاه‏ترین و ساده‏ترین جمله‏ها،آن‏چه را در ذهن دارد،بر زبان جاری می‏کند.اگر مردم چشم را با توجه به‏ شواهد موجود در ادبیات و دیوان حافظ،استعاره از پیر یا یار و شیخ‏ بگیریم،راه رسیدن به یک معنی ساده و معقول را در این بیت هموار کرده‏ایم.

امانت‏داری و حق استادی ایجاب می‏کند که بگوییم در میان‏ شارحان دیوان حافظ،از معاصران تنها کسی که این معنی را با شک‏ و تردید راجع به«مردم چشم»بعید نمی‏داند،استاد خلیل خطیب‏ رهبر است.آن‏جا که می‏نویسد:«...شاید در این بیت مقصود از مردم‏ چشم به استعاره،وجود عزیز پیر باشد که در حکم مردمک دیده‏ی‏ مریدان و اصحاب است و به رسم شکرانه خرقه‏ی خود را سوزانده‏ است.»2

در این مقاله،به اختصار،به بعضی از معانی که شارحان درباره‏ی‏ این بیت نوشته‏اند،اشاره می‏کنیم.آن‏گاه با ذکر شواهد و قرائتی، می‏کوشیم که اثبات کنیم منظور حافظ از ترکیب مردم چشم در این‏ بیت،پیر یا شیخ بوده است.

1-آقای محمد علی زیبایی می‏نویسند:«دست از ماجرا بردار که‏ مردم چشم(مراد خود چشم،مجاز جزء و اراده‏ی کل)از نادیدن تو آن‏چنان گریست که پرده بر من دریده شد(راز عشقم فاش شد)از زهد ریا باز آمدم،خرقه‏ی سالوس از سر به در کردم و به شکرانه‏ی‏ دست برداشتن از ریا،خرقه را بسوختم.»3

2-دکتر خلیل خطیب رهبر می‏نویسند:«ای دوست،داستان‏ جدایی و حدیث فراق را کوتاه کن که مردمک دیده‏ی من به شکر اصلاح ذات البین،خرقه از تن بر کند و در آتش افکند...»4.

3-دکتر محمد امین ریاحی می‏نویسند:«گله‏گزاری را بس کن،و به نزد من باز گرد،زیرا که چشم من که گناهکار اصلی بود(به گناه‏ عاشق شدن یا نگریستن به خوب‏رویی دیگر)،گناه خود را به گردن‏ گرفت و از آن استغفار کرد و(به رسم صوفیان و جوان‏مردان) خرقه‏ی رنگین خود را از سر خود بیرون آورد و آن را به نشانه‏ی‏ تاوان گناه و به شکرانه‏ی توبه،به شکرانه‏ی آشتی با تو،سوخت...».5

4-سودی می‏نویسند:«ماجرا را ترک کن و بیا که مردمک‏ چشم من خرقه‏ی خود را از سر درآورده،یعنی ما دیگر صلح کردیم، از این به بعد از گذشته بگذر».6

5-محمود دارابی می‏نویسند:«مردم چشم من،پرده‏ی چشم‏ مرا که روشنایی تابع اوست،بلکه آلت روشنایی‏ست،به جمال‏ عالم‏آرای تو از خود سلب کرد،دور انداخت».7

6-دکتر قاسم غنی می‏نویسند:«خرقه از سر به درآوردن،یعنی‏ ترک روی و ریا کردن و به شکرانه بسوخت،تأکید همین معنی‏ست. یعنی به کندن خرقه‏ی تدلیس و تلبیس اکتفا نکرده،بلکه به‏ شکرانه‏ی خلاصی از قید تدلیس و تلبیس آن را به کلی بسوختم...با وجود این،باز وجه اختصاص«مردم»درست روشن نیست،باید بیش‏تر تحقیق شود».8

7-سید محمد فرزان می‏نویسد:«از ماجرای خرقه و بلوای عام‏ در گذر و تن به تمنای عاشقانه من در ده و بدان که مردمک چشم‏ من تا تو را دید،خرقه از تنم برکشید و بر آتش نهاد و بسوخت...».9

8-پرتو علوی می‏نویسد:«...از گذشته‏ها درگذر که گذشته‏ها گذشته و بیش از این بهانه میاور که ماه‏رویان را با شما خرقه‏پوشان‏ انس و موافقت نتواند بود،زیرا من از خرقه‏پوشی گذشتم.بیا که مردم‏ چشم من در انتظار آمدن تو و به امید فیض دیدار تو از خرقه‏پوشی‏ گذشت و خرقه‏ی سالوس و ریا را از سر من به درآورد و در راه انجام‏ این منظور،یعنی:«برای رفع عذر و بهانه خرقه را که مانع مؤانست و مؤالفت بوده به شکرانه‏ی آمدن تو بسوخت و مراد از خرقه‏سوزی‏ چشم خونین شدن آن است...».10

9-دکتر حسین علی هروی می‏نویسند:«دعوی و ماجرا را کوتاه‏ کن و به سوی من برگرد،زیرا مردمک چشمم خرقه‏ی مرا از سر به‏ درآورد و به شکرانه سوخت».11

10-دکتر عبد الحسین زرین‏کوب می‏نویسند:«ماجرا کم کن و باز آ که مردمک چشم من چنان به باز آمدنت امید بست و آن را قطعی و روی دادنی شمرد که به شکرانه‏ی این باز آمدن مثل یک‏ صوفی که به حق پیوسته است و در غلبات آن حال به خرقه و رسم‏ راه نیازی ندارد،خرقه‏اش را از سر بیرون آورد و سوخت.»12

11-بهاء الدین خرمشاهی می‏نویسند:«آشتی‏کنان را طولانی‏ مکن و بازگرد که منعی در کار نیست.یعنی مایه‏ی جدایی من از تو خرقه‏ی ریایی من بود که مرا به قید و تکلّف می‏انداخت و تو را از من می‏رماند.چه تصور می‏کردی،من خرقه‏پوش رسمی و زهدپیشه‏یی هستم.اینک به همت مردمک چشم و بی‏تابی‏ها و افشاگری‏هایش آن خرقه‏ی سالوس از سر یا تن من دور شده است و به شکرانه‏ی رفع ریا و رفع حامل یا حجابی که بین ما بود در آتش‏ سوخته و نابود شده است...».13

اگر مردم چشم را آن‏طور که در ابتدای مقاله گفتیم،استعاره از شیخ و پیر بگیریم،در آن صورت معنی بیت آسان می‏شود و نیاز به‏ این همه توجیه و تفسیر ندارد.حافظ به معشوق گله‏مند می‏گوید: «ماجرا را تمام‏شده تلقی کن،شیخ(پیر)به این مناسبت مجلس‏ آشتی‏کنان به پا کرده،خرقه را کنده و به شکرانه‏ی این خبر در آتش‏ سوزانیده است.

امّا شواهدی که می‏توانیم برای اثبات منظور خود در معنای این‏ بیت از دیوان حافظ نقل کنیم،عبارتند از:

1-شکر ایزد که میان من او صلح افتاد صوفیان رقص‏کنان ساغر شکرانه زدند

(غ.184،ب.5)

2-ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است‏ ببین که در طلبت حال مردمان چون است

(54-1)

در بیت بالا مردمان ایهام دارد،هم به معنی انسان‏ها و هم‏ به معنی مردمک چشم.

3-تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان‏بین‏ کس واقف ما نیست که از دیده چه‏ها رفت

(82-2)

4-آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت‏ آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد

(140-2)

5-مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند

(197-7)

در بیت بالا انسان ایهام دارد،هم به معنی مردمک چشم و هم‏ به معنی مردمک جشم و هم به معنی انسان.

6-با توجه به معنی‏یی که از این بیت داده‏ایم،برای هرکدام از سه اصطلاح دیگر بیت یعنی:«ماجرا کردن»،«خرقه از سر به در کردن»و به«شکرانه سوختن آن»به یک مثال اکتفا می‏کنیم:

1-آن کس که منع ما ز خرابات می‏کند گو در حضور پیر من این ماجرا بگو

(415-5)

2-سر و بالای من آن‏گه که درآید به سماع‏ چه محل جامه‏ی جان را که قبا نتوان کرد

(136-5)

3-در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک‏ جهدی کن و سر حلقه‏ی رندان جهان باش

(272-3)

با توجه به چند بیت بالا،خرقه از سر به در کردن و دریدن آن‏ در مواقع وجد و هیجان رواج داشته و در آتش سوزاندن،تأکیدی بر حالت هیجان و شادمانی دارد و در واقع قول مرحوم همایی که‏ بعضی شارحان آن را نپذیرفته‏اند،به مرحوم دکتر یوسفی که در شرح‏ بوستان آمده،صحیح است:«خرقه سوختن در میان فقرای اهل‏ تصوف رسمی بوده است،نظیر صدقه دادن یعنی اگر بلایی رفع‏ می‏شده یا خبر خوش بسیار مهمی می‏رسیده،یکی از اصحاب یا شیخ‏ خرقه خود را به رسم صدقه می‏سوزانده است».14

پی‏نوشت‏ها

(1)-خرمشاهی،بهاء الدین،حافظنامه،چاپ اول،تهران،انتشارات سروش،1366، بخش اول،ص 179.

(2)-دکتر خطیب رهبر،خلیل،دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی،چاپ اول، تهران،صفی علیشاه،1363،ص 27.

(3)-زیبایی،محمد علی،شرح صد غزل از حافظ،چاپ اول،تهران،پاژنگ،1367، صص 120-121.

(4)-دکتر خطیب رهبر،خلیل،دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی،ص 27.

(5)-ریاحی،محمد امین،گل‏گشت در شعر و اندیشه‏ی حافظ،چاپ اول،تهران، علمی،1368،ص 323.

(6)-شرح سودی بر حافظ،ترجمه‏ی عصمت ستارزاده،ج 1،ص 158.

(7)-دارابی،محمود،لطیفه‏ی غیبی،به نقل از گل‏گشت در شعر و اندیشه‏ی حافظ، ریاحی،صص 325-326.

(8)-دکتر غنی،قاسم،یادداشت‏های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسماعیل صارمی،چاپ دوم،انتشارات علمی،ص 132.

(9)-مجله‏ی یغما،سال 37،ص 527(به نقل از گل‏گشت ریاحی،ص 328).

(10)-علوی،پرتو،بانگ جرس،چاپ دوم،انتشارات خوارزمی،1363،صص 92- 93.

(11)-دکتر هروی،حسین علی،شرح غزل‏های حافظ،چاپ اول،تهران،نشر نو، 1367،ج 1،صص 89-90.

(12)-زرین‏کوب،عبد الحسین،از کوچه‏ی رندان،چاپ چهارم،تهران،امیر کبیر، 1364،ص 88.

(13)-خرمشاهی،بهاء الدین،حافظنامه،صص 179-186.

(14)-دکتر یوسفی،بوستان،چاپ دوم،1363،ص 302،توضیحات‏ (به نقل از گل‏گشت ریاحی،ص 330).